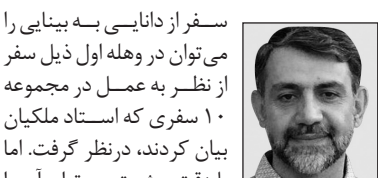


گفتار

سفر از دانایی به بینایی



سیدامیراکرمی

کمال خوانند، زیرا دانایی از دیدد مولانا نوعی پندار کمال است و کمال آنچنان که مولانا تصویر و ترسیم می کند، به معنای بینایی و یافتن بینشی است که سرهای است بر چشم عارفان.

یکی از تجربیات مولانا این استست که سفر فی نفسه منافع بسیاری دارد. در منابع دینی نیز بسیار بر سفر تاکید و توصیه شده است. مولانا در تحرک و تیرک سخن گفته است: کاین تحرک شد تیرک را کلید/ وز تحرک گردی‌ای دل مستفید. طبعاً این تحرک هم در محور افقی و هم در محور عمودی مدنظر است. نکته حائز اهمیت اینکه در هر حرکتی اعم از تحرک‌های روزمره و تحرک‌های معنوی، وقتی با رنج و ملال همراه باشد، شیرینی مقر و محل هدف بیشتر خواهد شد: زان که شیرینی و لذات مقر/ هست در اندازه رنج سفر.

عنوان «سفر از دانایی به بینایی» از غزلی از مولانا در دیوان کبیر اخذ شده است که می گوید: مرا سودای آن دلبر ز دانایی و قرایی/ برون آورد تا گشتم چنین شیدا و سودایی //سر سجاده و مسند گرفت‌م من به جهد و جد/ شعار زهد پوشیدم پی خیرات افزایی // در آمد عشق در مسجد بگفت ای خواجه مرشد/ بدان بند هستنی را چه در بند مصالٰی // به پیش زخم تیغ من ملرزان دل بنه گردن/ اگر خواهی سفر کردن ز دانایی به بینایی.

اما این دانایی چیست و چه آفاتی دارد که مولانا بر ضرورت گذر از آن تاکید می کند و آن بینایی چیست و چه معنایی دارد؟ برای اینـ مولانا این دانایی همچون برخی لذات معنوی است که ظاهراً به او داده شده و برخی در نتیجه ریاضت و تلاش به دست آورده است.

او معتقد است دانایی‌ای که انسان در محضر استاد یاد می گیرد و مکسبی و کسبی است، منضم آنآتی است و آن را با بیشش‌های معنوی که در نتیجه تجربه معنوی خودش به دست آورده، مقایسه می کند.

برای ما این علم مکسبی، نتیجه همه سال‌ها تلاش ماست، اما در تجربه مولانا، این علوم چیزی جز یک گل دسته نیست. در حالی که بسیاری از ما انسان‌ها از کودکی در پی کسب این دانش‌ها هستیم، به تعبیر مولانا: خرده کاری‌های علم هندسه / یا نجوم و علم طب و فلسفه // که تعلق با همین دنیاستش / ره به مقصد آسمان بر نیستش // این همه علم بنای آخ‌رست / که عباد بود گاو و اشترست // علم راه حق و علم منزله / صاحب دل داند آن را با دلتش.

مولانا معتقد است این علوم نه فقط مشکل ما را حل نکرده و ما را سبکبار نکرده، بلکه مثل یک بار بر دست و پای ما سنگینی می کند: علم‌های اهل تن احتمالشان / علم‌های اهل دل حمال‌شان // علم‌اگر بر تن زنده‌باری شود، علم‌اگر بر دل زنده‌باری شود/ گفت ایزد یحمل اسفاره / بار باشد علم آن نبود ز او. علت مذموم بودن علم دنیوی از دید مولانا آن است که عاریتی است، از بیرون کسب می شود و درونجوش نیست: علم کان نبود ز هوبی واسطه // آن نپاید همچو رنگ گشطه.

اما افت مهم دیگر علم کسبی این است که درباره چیزهای دیگر است و درباره خود انسان نیست: صد هزاران فضل داند از علوم / جان خود را می‌نداند آن ظولوم // داند او خاصیت هر جوهری / در بیان جوهر خود چون خری / قیمت هر کاله می دانی که چیست / قیمت خود را ندانی ابلهی ست. در این شعر مولانا به علمای کسبی از متکلمان و فقها و دیگران نقد می کند. آفت دیگر علم کسبی از دید مولانا غرور است، نمونه آن در مثنوی داستان نحوی است.

مولانا می گوید: پشت جهان دیده‌ای روی جهان را / بین ا پشت به خود کن که تا روی نماید جهان //ای قمر زیر میخ خویش ندیدی در یخ / چند چو سایه دوی در پی این دیگرن (دیوان شمس). بینایی دیدن پشت جهان است که به معنای اینست: بینایی انسان است. تحول وجودی یا خویش را صاف کردن شرط وصول به بینایی است. هر که خود را از هوا خوار باز کرد / چشم خود را آشنای راز کرد. هوا صراف‌غازیز لجام گسیخته ما نیست، حتی همین چشم و گوش ماست: گوش سر بر بند از هزل و دروغ / تابینی شهر جان بارفرو. بنابر این راه رسیدن به بینش، صیقل دادن به درون است که از خلال آن بیش عمیق‌تر دیگر الزامات دست یافتن به بینش، فروتنی و تواضع و نفی غرور و نخوت است: خویش را عریان کن از فضل و فضول / تا کند رحمت به تو هر دم نزول // زیر کی ضد شکست است و نیاز / زیر کی بگذار و با گولی بساز / در تضرع جوی و در افنای خویش / کز تفکر جزو مور ناید به پیش.

یکی از این ضرورت‌ها و شرط‌های لازم برای رسیدن بینایی از دانایی این است که خودش را در این عالم در یک تنگنایی بیابد. کسی که احساس آرامش کند، نیازی به سفر نمی‌یابد.

کسی به سفر می‌رود که در خانه خودش احساس ناراحتی و ملالت می‌کند، بنابر این شرط سفر معنوی هم دشواری و تنگناست و این نقشی است که از دید مولانا ایفا می‌کند، یعنی نقش عشق سفر ما را از دانایی به بینایی فراهم می‌کند: عشق وزی آن در پیچه کردن است / کز جمال دوست سینه روشن است // پس هماره روی معشوقه نگر / این به دست توست بشتنوی اسیر / راه کن در اندرون‌ها خویش را / دور ادراک غیراندیش را.

پژوهشگر فلسفه اخلاق و دین

عرفان اسلامی

گزارش اختصاصی «اعتماد» از سخنرانی پژوهشگران ایرانی در سمپوزیوم «مولانا و مهاجرت عرفانی»

حق شب قدر است در شب‌ها نهان



محسن آزموه | امروز مفهوم مهاجرت عمدتاً در معنای مادی و جسمانی آن در نظر گرفته می‌شود، به معنای جابه‌جایی فردی یا جمعی موجودات از یک مکان به مکانی دیگر یا انگیزه‌ها و اهداف مختلف و در مجموع برای بهتر شدن شرایط. جلال‌الدین محمد (۶۷۲-۶۰۴ ق.) نیز اگر چه در بلیغ زاده شد، اما در آن کودکی به همراه خانواده‌اش زادگاهش مهاجرت کرد. به بغداد و مکه و سپس به شام سفر کرد و در نهایت به قونیه رهسپار شدو تا پایان عمر در آنجا ماندگار شد. مفهوم مهاجرت برای مولانا مافرا تر از معنای جسمانی فوق بود. او همچون عموم عرفا، مهاجرت را به معنای عرفانی و سیر و سلوک معنوی و در نتیجه چنان که مصطفی ملکیان می‌گوید،

(Egoistic) خود را فدای واقعیت جهان هستی می‌کنم و

هر جا که این خواسته‌ها یا واقعیت جهانی هستی مصادمو مصادف‌شد، این واقعیت‌ها را به پای آن حقایق قربان می‌کنم. بنابر این من تبعیت از حقیقت را بر تبعیت از خواسته‌های خودم مقدم می‌دارم.

۲. سفر از بت پرستی به خدا پرستی: به نظر مولانا هر چیزی که جان‌نشین خدا شود، بت است و چون من فقط باید خدا پرست باشم، هر چیزی را که غیر از خدا باشد، نمی‌توانم برستم. اقتضای گسست از این بت پرستی در این سفر، آن است که هیچ چیز مسأولی با خدا گرفته نشود و این یعنی حتی دین خدا هم غیر خدا است و به دین خدا هم نباید پرستش داشت، بلکه باید به خود خدا پرستش کرد. عقیده استعاره‌ای برای سفر رو به بالا است. یا تعبیر «مراح» می‌رود، یکم است. اما مهاجرت معنوی، سفر رو به بالاست. شاید و به احتمال قوی، وقتی در قرآن کریم آمده است: «اٰھٰذِنا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ» (قرآن کریم، سوره فاتحه، آیه ۶) یعنی «ما را به راه مستقیم هدایت فرما»، «مستقیم» از ماده «قیام» آمده است و به معنای حرکت رو به بالا است. بنابر این یک معنای این آیه این است که ما را به راه رو به بالا هدایت کن، نه رفاه‌ر به راه رو به راست.

مهاجرت برای مولانا

از این نظر از آنجا که مهاجرت‌های معنوی چنان که در لسان مولانامی‌بینیم، رو به بالاست، را باید به پرواز یا معراج تعبیر کرد که هر دو تعبیر را مولانا به کار برده است: جان فشاندن سو یا بال‌ها تن زده‌اند، رزمین چنگال هادر اینجا پرواز به کار رفته استعاره‌ای برای سفر رو به بالا است. یا تعبیر «مراح» که به کرات در نوشته‌ها و آثار مولانا به کار رفته است: در صف معراجیان گر نیستی / چون برافت بر کفاند نیستی، یعنی باید در صف کسانی ایستاد که رو به بالا سفر می‌کنند. بنابر این مهاجرت مولانا از سنخ دوم یعنی رو به بالا بود. البته مولانا مهاجرت نوع اول را نیز داشت و از بلیغ تا قونیه مهاجرت افقی طولانی داشت، اما در عین حال این مهاجرت برای او چندان اهمیتی نداشت مهاجرتی که مولانا به کسی که ماعطیه حال و وضع روحانی او را می‌خوریم، از پایین به بالا بود. این مهاجرت عظیم و در عین حال بسیار شاق و دشوار، مهاجرت از سرزمین «خود»‌های دروغین به سرزمین «خود» راستین است. مولانا بر این عقیده است و خودش به این سفر دست زده که ما بسیاری خودهای دروغین برای خودمان تراشیده‌ایم و معمولاً ساکن خودهای دروغین خود هستیم. ما که خودمان را با بدن، ذهن، نفس، ملت، ثروت، قدرت، شهرت، احترام دیگران، محبوبیت، آبرو و... یکی می‌دانیم، اما مگر با هر کدام از این چیزها احساس یگانگی کنیم، به نظر مولانا یا چیزی احساس یگانگی کرد، باید که فی الواقع خود ما نیست، از دید او هیچ کدام از صورت‌هایی که ما برای خودمان تصور می‌کنیم، خود واقعی ما نیست. خود واقعی ما امری بدون صورت است و دارای صورت نیست. اگر با هر کدام از این امور صورت‌دار احساس یگانگی کردم، خودم را گم کرده‌ام یا به تعبیر دقیق‌تر، خودم را به دست نیارم و دام و پیدانکر دام، سفر اصلی مولانا، سفر از این خودهای دروغین به یک خود راستین است که بی صورت است و به گفته عارفان همان معنآور است و به تعبیر دینی، «المنی هو الله»، یعنی معنا خداست، روح همان خداست. به تعبیر مایستر اکهارت، عارف مسیحی، در درون هر انسانی چیزی هست نه آفریده و نه آفریدشدنی و آن چیز روح است. سفر از ذهن، بدن، نفس، ملیت، ثروت، شهرت، قدرت، احترام، آبرو، محبوبیت و هر چیز دیگری که دارای یک صورت متعین است و انسان را از سایر انسان‌ها با می‌دارد، سفری از خود یا خودهای دروغین به خود راستین است. این به نظر من بزرگ‌ترین مهاجرت است.

ده سفر مقدماتی

این مهاجرت مستلزم ده مهاجرت کوچک است:

۱. سفر از خود پرستی به حق پرستی یا حقیقت پرستی: یعنی سفر از آنچه خوش دارم به آنچه اقتضای حقیقت است. نه تنقضی خواهی‌بدم، حق پرستی به معنای این است که به آنچه مطابق واقع می‌بینم، اعتنا کنم، نه آنچه خوشایند خود من است. این را سفر از انانیت به حقانیت یا سفر از من‌بودگی به حق‌بودگی تعبیر می‌کنیم. در این سفر من همه علایق و احساسات و عواطف خود را پاره

Info@etemadnewspaper.ir

اندیشه

گزارش

رونمایی از دو کتاب در حوزه مدیریت

مدیران یا مدیرت؟

عصر پنجشنبه دوازدهم اردیبهشت از دو کتاب تخصصی در حوزه مدیریت دولتی با حضور جمعی از استادان و دانشجویان رشته مدیریت و مولفین و منتقدین در خانه موزه تهران قدیم رونمایی شد.

بخش اول این جلسه رضا نجف‌بیگی، استاد پیشکوت مدیریت و نویسنده کتاب «مدیریت دولتی نوین و مدیریت سازمان‌های دولتی ایران» با اشاره به اینکه مشکل اصلی مادر کشور در همه این سال‌ها مدیریت بوده است، بیان کرد: مدیریت مانند برخی علوم فرمولی ندارد که از حل همه مسائل بر آید بلکه به معنای برخورداری از دانش و مهارت و بیشش برای یافتن راه‌هاست و مدیرانی که از دانش و هوش کافی برخوردار نباشند، نتوانند راه را بیابند و ذهن جست‌وجوگر نداشت‌ه باشند اگر چه بر حسب عنوان مدیر دلی نیاز دارند دیگران آنها را هدایت کنند. این میزان مشکلات مادر اداره بخش دولتی در حالی است که ما سابقه طولانی در مدیریت دولتی داریم و تدوین اولین قانون استخدام کشوری در سال ۱۳۰۱ گواه این مدعاست و این تقریباً علقان با ظهور دیدگاه کلاسیک‌ها در مدیریت است. قوانین بعدی در فواصل زمانی طولانی مدتی تدوین شده و آخرین آنها قانون مدیریت خدمات کشوری است که با مشکلات متعدد اکنون پس از پنج سال نهای شده است. همه این مشکلات در حالی است که مراکز علمی دنیا پر از تجارب ارزنده در حوزه مدیریت است اما در کشور ما تمایلی به بهره‌گیری از این تجارب وجود ندارد.

اسماعیل اسدی، عضو هیات علمی دانشگاه شهید ستاری نیز در مورد این کتاب گفت در همه جای دنیا این دغدغه وجود دارد که مشکلاتی مثل کاغذبازی و بی‌توجهی به ارباب رجوع و... که مادر بخش دولتی با آنها مواجه هستیم و بسیاری دیگر از نظام‌های اداری نیز با آن مواجه بوده و هستند و همگی به عنوان آفات بروکراسی مطرح چگونه باید مدیریت و برطرف شوند و این امر نیاز به دانشی دارد که این کتاب با وجود حجم کم با مرور سیر تاریخی نظر‌های مدیریت از مدیریت دولتی سنتی تا خاتمامت دولتی نوین این دانش را به دست می‌دهد و می‌تواند به اساتید و دانشجویان در جهت‌گیری پژوهش‌های دانشگاهی با محوریت مسائل و چالش‌های نظام اداری کمک کند. وی پیشنهاد کرد مقایسه تطبیقی این پارادایم‌ها و جهت‌گیری‌های آنها در حوزه‌های مختلف مدیریت دولت می‌تواند به در بهتر آنها کمک کند.

همچنین افزود نقش راه اصلاح نظام اداری و سیاست‌های کلی نظام اداری در ادامه قوانین اشاره شده قبلی می‌تواند به کاربردی‌تر شدن و انطباق بیشتر آن با پارادایم فعلی مدیریت نظام اداری ایران کمک کند.

بخش دوم این نشست نیز به معرفی و بررسی کتاب «داره امور عمومی در اسلام» اثر مشترک ک محمد ذاکری، اسماعیل اسدی و حرمت اصغری اختصاص یافت. در ابتدای این بخش محمد ذاکری با اشاره به تغییر در سرفصل دروس دوره‌های ارشد و دکترای مدیریت از سال ۱۳۹۵ و اضافه شدن درسی با این عنوان به رشته مدیریت دولتی در مقطع کارشناسی ارشد، گفت تجربه چند دوره تدریس این درس در مقاطع کارشناسی ارشد و دکترای مدیریت و مرور و تدریس تعدادی از منابع موجود ضرورت تدوین کتابی را آشکار کرد که هم‌پوشش‌دهنده سرفصل‌های رسمی این درس باشد و هم به برخی مسائل اساسی این حوزه با نگرش جامع‌تر و از زوایایی مختلف پاسخ دهد. وی افزود در پرسش‌های جدی‌ای مطرح شده از قبیل اینکه چه رابطه‌ای بین علم و دین برقرار است و اصولاً پدیده‌ای به نام علم دینی می‌تواند وجود داشته باشد؟ آیا یک مبانی مدیریت اسلامی با مباشه آن در اداره هیئت جامعه و حکومت ترسیم کرد دانست؟ و در نهایت اینکه تجربه زیسته ما در دوران چهل ساله حیات نظام جمهوری اسلامی در ایران عملیاتی شدن و کارآمدی این رویکرد در تاحیه حد آشکار ساخته است؟ را پاسخ

به برخی از این پرسش‌ها دیدگاه‌های کاملاً متفاوت و گاه متضادی وجود دارد که در این کتاب تلاش شده با کمترین قضاوت و جهت‌گیری دیدگاه‌های موافق و مخالف در ذهن خواننده یاد در کلاس شکل تطبیقی و استدلالی در ذهن خواننده یاد در کلاس شکل بگیرد. همچنین احمد روحانی، مدرس دانشگاه و مولف کتب مدیریت به نقد و بررسی این اثر پرداخت و گفت به باور من چالش نظام اداری ما مدیریت نیست بلکه مدیران هستند آموزه‌های مدیریت اسلامی ندارد چرا که اگر مشکل داشت ما نباید این نظر‌یه‌ها را ندریس می‌کردیم. از سوی دیگر اینکه برخی ادعا کرده‌اند برای اداره کشور و حل مشکلات آن باید از خارج مدیر وارد کرد علاوه بر آنکه توهین بزرگی به نظام آموزشی و استعداد‌های اجرایی کشور است که در نظر وی وارد بر این ادعا آن است که آنان پس از ۱۲۰ سال حاکمیت لیبرالیسم و کاپیتالیسم دریافت‌ه‌اند که این مدل‌ها جوابگو نیست و نیازشان نیست و به آموزه‌های اسلامی ما رجوع کرده‌اند آن وقت ما پیرو کاپیتالیسم شده‌ایم و از سرب‌های مخابراتی و بی‌انگیزگی می‌خواهیم از آنجا میر وارد کنیم. انتظار من از نویسندگان این کتاب آن بود که تعریف خود را از مفاهیمی مانند دین و ارزش و مدیریت اسلامی را به دهند بیش از آنکه به منابع متعدد استناد کنند که بسیاری از همان منابع نیز تعریف‌شان قانع‌کننده نبود.

در من کمتر می‌شود و مهار و زمام نفس در اختیار خودم قرار می‌گیرد. این ویژگی و خصلت را کف نفس می‌نامند. ریاضتی که عارفانی چون مولانا و شمس می‌گفتند، این بوده، نه ریاضت‌های شاق بدنی که برخی از متصوفه و برخی از مله‌های عرفی تجویز می‌کردند.

۷. سفر از نظروزی به عمل‌ورزی: یعنی سفر کردن از صرفاً اینکه در راه هستی سخن بگوئیم و درباره هستی تامل کنیم، به اینکه دست به عمل بزنیم. به تعبیر شاعر دیگر ما، سعدی، دوصد گفته نیم‌چون کردار نیست. مولانا هر گونه نظروزی را که در مقام عمل نگذارد و در عمل من موثر واقع نباشد مصداق علم غیر نافع بلکه مصداق علم مضری‌داند و از آن صرف‌نظر می‌کند؛ به تعبیر دیگری هر سوالی که قبل از طرح آن در ذهن من، زندگی من عملافقی با بعد از طرح آن نکند، هر سوالی که جواب نیافتنش و جواب یافتنش در زندگی عملی من فرقی نمی‌گذارد، هر سوالی که الف‌بویون جواش با ب بودن جواب با هم فرقی نمی‌کند، اگر سوالی این خصوصیات را داشت، نباید سراغش رفت. آدم باید به سراغ رفع مسائل پاسخ به سوال‌هایی برود که این سوال‌ها چنانچه که زندگی آدمی عملاً قبل از طرح‌شان بر ذهن آدمی، بعد از طرح آنها متفاوت است یا زندگی عملی انسان قبل از پاسخ یافتن این سوال با بعد از پاسخ یافتن آن تغییر نکند یا زندگی عملی انسان وقتی جواش الف باشد یا وقتی جواش ب باشد، تغییری می‌کند. یعنی وقتی به دنبال این سولات می‌روم، جواب‌شان برای من نفعی دارد. اما هر نظر پردازی که غیر از این باشد، به تعبیر مولانایی فایده‌است و اومی‌گوید: گویند که در سقسین، فردی دو کمان دارد از آن هر دو یکی گم‌شد، ما را چه زبان دارد؟ به نظر مولانا اکثر سولاتی که ما مطرح می‌کنیم، از این مقوله هستند. می‌توان در یافت که مولانا شاید بنا به حکمت «به من چه» توجه داشت و در برابر هر مساله نظری می‌گفت، اگر به من ربطی بی‌دای می‌کنند و در مقام عمل روی من تاثیر دارد، به آن می‌پردازم و ورنه خیر.

۸. رویگرداندن از جزء و روی آوردن به کل: به زبان محرمی اگر ما به هر چیزی از اجزای جهان روی نیاز بزرگ، مولانا شاید بنا به حکمت «به من چه» توجه داشت و در برابر هر مساله نظری می‌گفت، اگر به من ربطی بی‌دای می‌کنند و در مقام عمل روی من تاثیر دارد، به آن می‌پردازم و ورنه خیر.

۹. سفر از غنا گسیختگی به کف نفس: یعنی اگر دایره مقدرات من، یعنی دایره آنچه قدرت دارم انجام بدهم، به اندازه مشخصی باشد، باید دایره ما دونات من، یعنی دایره چیزهایی که به خودم اجازه می‌دهم انجام بدهم، بسیار کوچک‌تر از دایره اول باشد. کسانی که کف نفس و انضباط شخصی ندارند، به خودشان اجازه می‌دهند هر چیزی را که قدرت انجامش را دارند، انجام دهند. کسانی که کف نفس دارند، دایره ما دونات خودشان در قیاس با دایره مقدرات‌شان بسیار تنگ و کوچک است. هر چه دایره ما دونات خودم را تنگ‌تر و تنگ‌تر می‌کنم، به تعبیر دیگر هر چه تعداد کمتری از میان کارهایی که قدرت دارم انجام بدهم، انجام می‌دهم، غنا گسیختگی و افسار گسیختگی

۱۰. سفر از احساسات و عواطف منفی به احساسات و عواطف مثبت: این نوع دیدگاه‌ها را از هر گونه احساس و عاطفه منفی به تدریج جدایی می‌کنند و به احساسات و عواطف مثبت سوق می‌دهد. در تلقی مولانا از احساسات و عواطف مثبت، شش تا بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. در نظر مولانا این شش احساس عاطفه مثبت یعنی توکل و تسلیم، شکر، رضایت، شادی، آرامش، مادر همه احساسات و عواطف مثبت است. وقتی اومی‌گفت، گریه بدم خنده شدم، مرده بدم زنده شدم، این زندگی، زندگی احساسی و عاطفی است که مولانا یافته‌است. بر خلاف زندگی ما که مدام دستخوش خشم و کینه و نفرت و... هستیم.

۱۱. سفر از توهم کمال به کمال: مولانای می‌گوید: علتی بدتر ز پندار کمال نیست اندر در جان تو ای دودلال. همه ما دستخوش پندار کمال هستیم، دستخوش اینکه ما کامل هستیم و نیازی به کمال نداریم. مولانا می‌گوید: دستخوش کمال هستیم، از خود کمال محروم هستیم. وقتی من امکان یا لاقا احتمال کمال یافتگی را می‌یابم که از پندار کمال دست بردارم، البته کمالی که مولانا می‌گوید، کمال مقدور آدمی است، نه کمال مطلق. یعنی کمالی که مقدور انسان است نه کمال مطلق که مقدور هیچ انسانی از آن حیث که انسان است، نیست.

می‌خواهد یعنی گذر از القابذیری و تلقین‌پذیری به آنچه در درون خودم می‌بینم. یعنی ترازی خودم را درون خودم قرار دهم و ببینم عقل و وجدان اخلاقی من به چه رفتار و گفتارو کردار و موضع‌طرز زیستی حکم می‌کنند، اینکه دیگران از من توقع چه طرز زیست و گفتار و کردار و موضعی دارند این سفر از تقلید به تحقیق مورد تاکید کید مولانا است و شاید در آثار عارفان ما هیچ یک به اندازه مولانا و شمس تریز یی، چنین تاکید مودکی نیابیم.

۵. سفر از تنگ نظری به گشاده دلی: یاد ر یادلی: اینکه گمان نکنم جهان همان است که از پنجره من من ورزنه من دیده‌می‌شود. یعنی گمان نکنم جهان لزوماً چیزی نیست که من یافته‌ام بلکه به تعبیر بسیار خوب مولانا، حقیقت شب قدر است چرا شب قدر را پنهان کرده‌اند و دقیقاً تعیین نکرده‌اند که چه شبی است؟ زیرا مادر هر شبی امید شب قدر بیابیم و به هر شبی سرک بکشیم و به هر شبی ناخک بزنیم و از هیچ شبی کلاما ندیدنی باشیم. مولانای می‌گفت، حقیقت نیز شب قدر است و انسان از هیچ انسانی نا امید نشود. اومی‌گفت: شب قدر است در شب‌ها نهان / تا کند جان هر شبی را امتحان. مولانا می‌گفت اذهان و نفوس دیگران شب‌های قدری هستند که حقیقت در آنها پنهان شده است. ما باید به همه آنها سرک بکشیم و از هیچ کدام کلاما رویگردان نشویم.

اومی‌گوید: پس مگو این جمله در دهان پندایان بر روی حق دام دلند / پس مگو جمله خیالست و ضلال ای حقیقت نیست در عالم خیال. او احتمال می‌دهد هر کسی چیزی را باندو حقیقتی را کشف کرده باشد، نه هیچ کسی را مجسمه حق می‌داند و نه هیچ کسی را مجسمه باطل. همه آدمیان آمیزه‌ای از حق و باطلند و هیچ کسی نیست که حق مطلق باشد و هیچ کسی نیست که باطل مطلق باشد. بنابر این با این سفر من در همه آدمیان کند و کومی‌کنم و دلم نمی‌خواهد حقیقتی در جایی پنهان باشد و از دست من فوت شود و چون چنین می‌شوم، از تعصب و جزم و جمود و آرزو اندیشی و خرافه پرستی و بی‌مدارایی و پیشداوری خواه مثبت و خواه منفی دوری می‌کنم، زیرا به هر کدام روی بیابورم، احتمال فوت حقیقت از حقایق در من قوی‌تر می‌شود.

۶. سفر از غنا گسیختگی به کف نفس: یعنی اگر دایره مقدرات من، یعنی دایره آنچه قدرت دارم انجام بدهم، به اندازه مشخصی باشد، باید دایره ما دونات من، یعنی دایره چیزهایی که به خودم اجازه می‌دهم انجام بدهم، بسیار کوچک‌تر از دایره اول باشد. کسانی که کف نفس و انضباط شخصی ندارند، به خودشان اجازه می‌دهند هر چیزی را که قدرت انجامش را دارند، انجام دهند. کسانی که کف نفس دارند، دایره ما دونات خودشان در قیاس با دایره مقدرات‌شان بسیار تنگ و کوچک است. هر چه دایره ما دونات خودم را تنگ‌تر و تنگ‌تر می‌کنم، به تعبیر دیگر هر چه تعداد کمتری از میان کارهایی که قدرت دارم انجام بدهم، انجام می‌دهم، غنا گسیختگی و افسار گسیختگی



■ **سفر از غنا گسیختگی به کف نفس**
■ **سفر از نظروزی به عمل‌ورزی**
■ **رویگرداندن از جزء و روی آوردن به کل**
■ **سفر از احساسات منفی به احساسات مثبت**
■ **سفر از توهم کمال به کمال**

■ **سفر از خود پرستی به حق پرستی**
■ **سفر از بت پرستی به خدا پرستی**
■ **سفر از دل‌بستگی به عشق**
■ **سفر از تقلید به تحقیق**
■ **سفر از تنگ نظری به گشاده دلی**
■ **یاد ر یادلی**